Journal of Comparative Civil Procedure
Vol. 2, Special Issue 2026

Specialised & Scientific Bi-Quarterly
https://www.compcp.ir/

During the Proceedings" in Incidental Third-Party Objection: A Temporal Condition or a Procedural Characteristic

(A Review of Judgment No. 95099700909100156, Dated May 14, 2016, Issued by Branch 3 of the Supreme Court)

Alireza Amani Kotamjani: PhD Candidate in Private Law, University of Tehran, Kish International Campus. **email:** alireza. amani. lawyer@gmail.com

Incidental third-party objection is a procedural mechanism through which a party to a pending lawsuit challenges a previous judgment that has been invoked by the opposing party in support of its claim. Article 419 (b) of the Iranian Civil Procedure Code defines an incidental objection as an objection by one of the parties to a judgment previously rendered by a court and produced by the opposing party "during the proceedings" in order to prove its claim. The judgment under consideration raises an important question as to whether the phrase "during the proceedings" constitutes a strict temporal requirement, meaning that the previous judgment must be introduced only after the commencement of the proceedings and during a subsequent procedural stage, or whether it primarily refers to the procedural context in which the previous judgment becomes relevant and thus reflects the incidental nature of the objection. This question becomes particularly significant where the previous judgment is relied upon from the very beginning of the action, including in the statement of claim. This note argues, based on Articles 417 to 423 of the Civil Procedure Code, that the phrase "during the proceedings" should not be interpreted as a narrow temporal limitation tied to a specific hearing or procedural stage. Rather, the decisive consideration is whether the previous judgment has been introduced into the pending litigation as evidence or support for the opposing party's claim. Nevertheless, a distinction must be made between a judgment invoked as evidence and a judgment that itself constitutes the subject matter of the new action. The mere possibility of intervention in the previous proceedings should likewise not, by itself, deprive a person of the right to raise a third-party objection where that person did not actually participate in the proceedings resulting in the challenged judgment.

Keywords: Incidental Third-Party Objection, During the Proceedings, Third-Party Objection, Previous Judgment, Evidence, Intervention

دو فصلنامه علمی ـ تخصصی
نوع مقاله: پژوهشی

مجله آیین دادرسی مدنی تطبیقی
https://www.compcp.ir/

«در اثنای دادرسی» در اعتراض ثالث طاری؛ شرط یا وصف؟

(درنگی بر دادنامه شماره ۹۵۰۹۹۷۰۰۹۰۹۱۰۰۱۵۶ مورخ ۱۳۹۵/۲/۲۵ شعبه سوم دیوان عالی کشور)

نوشتهٔ
علیرضا امانی کتمجانی*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۶/۲۹
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۷/۰۷

چکیده

اعتـراض ثالث طاری یکی از شـیوه‌های اعتراض به آرای قضایی اسـت که در جریان رسـیدگی بـه دعوایی دیگر مطرح می‌شـود. بند «ب» مـاده ۴۱۹ قانون آیین دادرسـی دادگاه‌های عمومی و انقـلاب در امـور مدنی، اعتراض طاری را اعتراض یکی از طرفین دعوا به رأیی می‌داند که سـابقاً در یک دادگاه صادر شـده و طرف دیگر «در اثنای دادرسـی» آن را برای اثبات مدعای خود ابراز کرده اسـت. مطالعه دادنامه مورد بحث، این پرسـش را مطرح می‌کند که قید «در اثنای دادرسی» آیا ناظر به زمان ابراز رأی سـابق بوده و بدین معناسـت که رأی باید پس از آغاز رسیدگی و در جریان جلسـات دادرسی ارائه شود، یا آنکه این عبارت صرفاً بیانگر موقعیت رأی سابق در دعوای جاری و وصف طاری اعتراض است؟ مسئله زمانی اهمیت بیشتری می‌یابد که رأی سابق از همان ابتدا در دادخواست مورد استناد قرار گرفته باشد. در این یادداشت، با بررسی مواد ۴۱۷ تا ۴۲۳ قانون آیین دادرسی مدنی و توجه به ساختار اعتراض ثالث طاری، استدلال می‌شود که «در اثنای دادرسی» را نباید شرط زمانی مضیق و محدود به مرحله‌ای خاص از رسیدگی دانست. معیار اصلی، ورود رأی سابق به دادرسی جاری به‌عنوان مستند و دلیل مورد استناد طرف مقابل برای اثبات ادعاست. با این حال، میان رأیی که به‌عنوان دلیل و مستند دعوا ابراز می‌شود و رأیی که خود موضوع دعوای جدید قرار می‌گیرد، باید تفکیک کرد. همچنین صرف امکان ورود شـخص به دادرسی سابق، بدون تحقق مشارکت وی در آن دادرسی، نمی‌تواند به‌تنهایی موجب زوال حق اعتراض ثالث شود.

واژگان کلیدی: اعتراض ثالث طاری، در اثنای دادرسی، اعتراض ثالث، رأی سابق، دلیل، ورود ثالث

* دانشجوی دکتری حقوق خصوصی دانشگاه تهران، پردیس بین المللی کیش.
alireza. amani. lawyer@gmail.com

مقدمه

مطالعه دادنامه شماره ۹۵۰۹۹۷۹۰۹۱۰۰۱۵۶ صادره از شعبه محترم سوم دیوان عالی کشور، فارغ از درستی یا نادرستی نتیجه آن، پرسشی را درباره قلمرو اعتراض ثالث طاری و به‌طور خاص مفهوم عبارت «در اثنای دادرسی» به کار رفته در بند «ب» ماده ۴۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی متبادر می‌سازد. مسئله این است که آیا قانونگذار با به‌کارگیری این عبارت، زمان خاصی را برای ابراز رأی سابق مورد نظر داشته است؟ به بیان دیگر، آیا رأی باید پس از آغاز رسیدگی و در جریان دادرسی ارائه شود، یا اینکه این عبارت بیش از آنکه ناظر به یک مقطع زمانی معین باشد، جایگاه رأی سابق را در دعوای جاری و در نتیجه، در مقام بیان وصف «طاری» بودن اعتراض است؟

این پرسش در مواردی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند که رأی سابق از همان ابتدا، در دادخواست یا ضمائم آن، مورد استناد قرار گرفته باشد. آیا چنین وضعیتی موجب خروج اعتراض از عنوان «اعتراض ثالث طاری» می‌شود؟ و آیا صرف اینکه شخص معترض می‌توانسته در دادرسی منتهی به رأی سابق وارد شود، مانع اعمال حق اعتراض ثالث خواهد بود؟

پاسخ به این پرسش‌ها مستلزم توجه هم‌زمان به مواد ۴۱۷ تا ۴۲۳ قانون آیین دادرسی مدنی و تفکیک میان زمان ابراز رأی و کارکرد رأی در دعوای جاری است.

۱. جایگاه «در اثنای دادرسی» در تعریف اعتراض ثالث طاری:

مطابق ماده ۴۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی، «اگر در خصوص دعوایی رأیی صادر شود که به حقوق شخص ثالث خللی وارد آورد و آن شخص یا نماینده او در دادرسی که منتهی به رأی شده است، به‌عنوان اصحاب دعوا دخالت نداشته باشد، می‌تواند نسبت به آن رأی اعتراض نماید». ماده ۴۱۹ همان قانون نیز اعتراض ثالث را به دو نوع اصلی و طاری تقسیم کرده است. به موجب بند «ب» این ماده «اعتراض طاری (غیر اصلی) عبارتست از اعتراض یکی از طرفین دعوا به رأیی که سابقاً در یک دادگاه صادر شده و طرف دیگر برای اثبات ادعای خود، در اثنای دادرسی، آن رأی را ابراز نموده است.»

برخلاف اعتراض ثالث اصلی که شخص ثالث مستقلاً و با تقدیم دادخواست، رأی سابق را مورد اعتراض قرار می‌دهد، اعتراض ثالث طاری، در بستر دعوایی دیگر شکل می‌گیرد. در منابع دکترین نیز همین تمایز مورد توجه قرار گرفته است. استاد شمس در بحث اعتراض شخص ثالث، اعتراض طاری را در ارتباط با دعوایی که در جریان است بررسی می‌کند و قواعد مربوط به نحوه رسیدگی و مرجع آن را از اعتراض اصلی جدا می‌سازد.[۱]

۱. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، دوره پیشرفته، ج ۲، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۱، چاپ اول،

آیین دادرسی مدنی تطبیقی
Comparative Civil Procedure

ویژه‌نامه نکوداشت
قاضی حسن غفارپور
مراغی رئیس شعبه
سوم دیوان عالی
کشور، ایران - ۱۴۰۵

محققی دیگر نیز در بحث اعتراض ثالث طاری، میان اعتراض اصلی و طاری تفکیک کرده و بر ارتباط اعتراض طاری با دادرسی دیگری که در جریان است تأکید می‌کند. [1]

بنابراین، وجه تمایز اصلی این دو نوع، صرفاً زمان اعتراض نیست، بلکه نحوه و موقعیت طرح اعتراض است. این تفکیک، برای فهم عبارت «در اثنای دادرسی» اهمیت دارد؛ زیرا اعتراض طاری اساساً در خلأ شکل نمی‌گیرد. یک دعوای اصلی در جریان است، رأی سابق وارد آن دادرسی می‌شود و سپس یکی از طرفین نسبت به آن اعتراض می‌کند. در نوشتاری با موضوع تبیین ماده ۴۲۱ قانون آئین دادرسی مدنی تصریح شده که اعتراض ثالث طاری در دادگاهی مطرح می‌گردد که دعوا در آن جریان دارد و رأی مورد اعتراض به‌منزله دلیل در آن دعوا مورد استناد قرار گرفته است. [2]

بنابراین، «طاری» بودن اعتراض، اساساً از ارتباط آن با دادرسی موجود ناشی می‌شود. یعنی در اعتراض ثالث طاری، یک دعوای در حال رسیدگی وجود دارد و یکی از طرفین، رأی سابقی را برای اثبات مدعای خود وارد فرآیند رسیدگی می‌کند. طرف دیگر که آن رأی را مخل حقوق خود می‌داند، در همان بستر دادرسی به آن اعتراض می‌کند. از این منظر، عبارت «در اثنای دادرسی» را باید در ارتباط با کل ساختار اعتراض طاری تفسیر کرد.

۲. آیا «در اثنای دادرسی» یک شرط زمانی است؟

مهم‌ترین نکته در تفسیر بند «ب» ماده ۴۱۹ قانون آئین دادرسی مدنی آن است که «در اثنای دادرسی» را نمی‌توان لزوماً به معنای پس از نخستین جلسه رسیدگی یا در یک مقطع زمانی خاص از جریان رسیدگی دانست. مطابق ماده ۴۸ قانون آیین دادرسی مدنی، «شروع رسیدگی در دادگاه مستلزم تقدیم دادخواست می‌باشد» و به موجب قسمت اخیر ماده ۴۹ همان قانون، «تاریخ رسید دادخواست به دفتر دادگاه، تاریخ اقامه دعوا محسوب می‌شود». بنابراین، دادرسی از نظر آیینی با تشکیل نخستین جلسه دادگاه آغاز نمی‌گردد، بلکه رسیدگی قضایی با تقدیم دادخواست آغاز می‌شود و مراحل مختلف خود را طی می‌کند. در نتیجه، اگر خواهان رأی سابق را در دادخواست برای اثبات ادعای خود ابراز کند، استناد به آن در چارچوب همان دادرسی صورت گرفته است. از این رو، نمی‌توان

صص ۲۹۶–۲۹۹.

۱. دولاح، عبدالصمد، اعتراض شخص ثالث در دادرسی‌های مدنی، نشر دادگستر، ۱۳۸۶، چاپ دوم، صص ۳۰–۳۳.

۲. هرمزی، خیرالله و بابائی قره قشلاقی، حبیب، مرجع صالح برای رسیدگی اعتراض شخص ثالث به رای و اعتراض ثالث اجرائی، «فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی»، ۱۳۹۶، دوره ۴۷، شماره ۴، صص ۷۴۴ ـ ۷۴۵.

صرف تقدم اســتناد به رأی بر نخســتین جلسه رســیدگی را، دلیل خروج آن از مفهوم «در اثنای دادرسی» دانست.

بنابرایــن، تعبیر «در اثنای دادرســی» را نباید به یک مفهــوم زمانی مضیق تنزل داد. چه این که در فرض چنین برداشــتی، باید چنین گفت کــه یک رأی در صورتی می‌تواند مبنای اعتــراض طــاری قرار گیرد که طرف مقابل آن را در جلســه‌ای پس از تقدیم دادخواســت ارائه کند. و اگر همان رأی به دادخواســت پیوست شده باشد، صرف این تقدم زمانی، مانع اعتراض طاری تلقی می‌شود. بدیهی است چنین تفسیری با فلسفه تقسیم اعتراض ثالث به اصلی و طاری سازگار نیست.

۳. «در اثنای دادرسی»؛ بیشتر وصف موقعیت اعتراض است تا شرط زمانی:

عبارت «در اثنای دادرســی» بیش از آنکه یک شــرط زمانی مستقل باشد، ناظر به موقعیت رأی ســابق در دادرسی جاری اســت. در اعتراض ثالث طاری، رأی ســابق ابتدا موضوع مســتقلی برای طرح دعوا نیســت، بلکه در دعوایی دیگر وارد می‌شود و یکی از طرفین آن را بــرای اثبــات ادعای خود مورد اســتناد قرار می‌دهد. همین ورود رأی ســابق به دعوای موجود اســت کــه به اعتراض، وصف «طاری» می‌دهد. از ایــن رو، آنچه اهمیت دارد این نیســت که رأی دقیقاً در چه جلســه‌ای ارائه شده، بلکه این اســت که رأی سابق در جریان یک دعوای دیگر و برای اثبات مدعای یکی از طرفین، ابراز شــده باشد. به بیان دیگر، «در اثنای دادرســی» را می‌توان قیدی برای بیان ارتباط رأی ســابق با دادرسی جاری دانست. قانونگذار با این عبارت، اعتراض طاری را از اعتراض ثالث اصلی جدا کرده اســت. زیرا در اعتراض اصلی، شــخص ثالث مستقلاً به رأی اعتراض می‌کند، در حالی که در اعتراض طاری، اعتراض در واکنش به استناد طرف مقابل به رأی سابق شکل می‌گیرد.

نظریه مشورتی شــماره ۷/۱۴۰۳/۱۱۲ مورخ ۱۴۰۳/۵/۱۲ اداره کل حقوقی قوه قضاییه نیز در همین راستا قابل توجه است. مطابق این نظریه، اداره کل حقوقی قوه قضاییه با استناد به اطلاق بند «ب» ماده ۴۱۹ و ماده ۴۲۱ قانون آئین دادرســی مدنی، اعتراض ثالث طاری را اختصاص‌یافته به مرحله خاصی از دادرســی ندانســته است. این نظریه اگرچه مستقیماً درباره اســتناد به رأی در متن دادخواست اظهارنظر نکرده است، اما نشان می‌دهد که نباید عبارت «در اثنای دادرسی» را به یک مرحله یا جلسه خاص از رسیدگی محدود کرد. [۱]

۱. اولاً، از مــاده ۴۲۱ قانون آیین دادرســی دادگاه‌های عمومی و انقــلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، چنین مســتفاد اســت که اعتراض ثالث طاری اختصاص به مرحله خاصی نداشته و هر یک از اصحاب دعوا که حکم ابرازی را مخل به حقوق خود بداند، می‌تواند به عنوان ثالث نسبت به آن اعتراض کند؛ لذا این حق برای طرفین دعوای اعتراض ثالث نیز وجود دارد.

۴. رأی سابق؛ دلیل دعوا یا موضوع دعوا؟

پرسشی مطرح می‌شود و آن این است که «آیا هر دعوایی که در آن به یک رأی سابق اشاره شـده است، الزاماً مشـمول اعتراض ثالث طاری خواهد بود»؟ برای پاسخ به این پرسش، باید میان دو وضعیت تفاوت گذاشت.

در وضعیت نخسـت، رأی سـابق به‌عنوان دلیل یا مسـتند برای اثبات ادعای یکی از طرفین ارائه می‌شـود. برای مثال، ، فرض کنیم «الف» در دعوایی علیه «ب» مدعی مالکیت یا وجود یک رابطه حقوقی معین باشـد و برای اثبات ادعای خود به رأی قطعی صادرشده در دعوای سابق میان «ج» و «د» استناد کند؛ به این اعتبار که مفاد آن رأی، وضعیت حقوقی مورد ادعای او را تأیید می‌کند. در این فرض، رأی سابق موضوع دعوای جدید نیست، بلکه یکی از مسـتندات مورد اسـتناد «الف» برای اثبات ادعای خویش اسـت. اگر «ب» معتقد باشـد آن رأی بـه حقوق او خلل وارد می‌کند و در دادرسـی منتهی بـه آن رأی نیز دخالت نداشـته است، اعتراض او به رأی سـابق می‌تواند، با احراز سایر شرایط قانونی، در قالب اعتراض ثالث طاری مطرح شود.

این برداشـت با تحلیل دکترین نیز سـازگار بوده و بنابر اعتقادی، صریحاً از رأی مورد اعتراض به‌عنوان دلیلی یاد می‌کند که در دعوای جاری مورد استناد قرار گرفته است.[1]

اما در وضعیت دوم، خود رأی سـابق موضوع دعوا قرار می‌گیرد. یعنی خواسته اصلی دعوا، مسـتقیماً متوجه آن رأی اسـت. . به طور مثال، اگر شـخصی دعوایی را با این هدف مطرح کند که رأی قطعی سابق نسبت به وی بی‌اعتبار، غیرقابل استناد یا فاقد اثر اعلام شود، در اینجا رأی سابق صرفاً دلیلی برای اثبات ادعای دیگری نیست، بلکه خود رأی، موضوع تعرض قرار گرفته اسـت. در چنین حالتی، اطلاق عنوان اعتراض ثالث طاری با دشـواری بیشتری مواجه است. زیرا دیگر رأی صرفاً دلیلی نیست که طرف مقابل برای اثبات ادعای خود ابراز کرده باشد، بلکه خود، موضوع اصلی اختلاف است.

بنابراین، صرف اینکه رأی سـابق از ابتدا در دادخواسـت ذکر شـده باشـد، برای نفی وصف طاری کافی نیسـت. معیار مهم‌تر آن است که رأی سابق چه نقشی در دعوای جدید دارد. اگر رأی، دلیل و مسـتند ادعای یکی از طرفین باشـد، تقدم زمانی ابراز آن ـ حتی در

ثانیاً، با توجه به اطلاق بند «ب» ماده ۴۱۹ قانون آیین دادرسـی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ که اعتراض طاری را به نحو اطلاق به رسـمیت شـناخته است و با لحاظ ضرورت رسیدگی توامان و فصل خصومت و با هدف جلوگیری از طرح دعاوی مسـتقل متعدد، در فرض سـوال که معترض ثالث با داشتن دادنامه قطعی نسبت به رای سابق‌الصدور اعتراض ثالث کرده است، به نظر می‌رسد دعوای اعتراض طاری محکوم‌لهم رای یادشده نسبت به دادنامه قطعی ابرازی از سوی معترض ثالث مسموع است.

۱. هرمزی، خیرالله و بابائی قره قشلاقی، حبیب، پیشین، صص ۷۴۶ ـ ۷۴۷.

زمـان تقدیم دادخواسـت ـ نباید به خـودی خود مانع اعتراض طاری باشـد. اما اگر رأی سـابق خـود موضوع دعوا باشـد، باید از قواعـد مربوط به اعتراض ثالث اصلی یا سـایر طرق اعتراض متناسـب با مورد اسـتفاده کرد. به بیان بهتر، ملاک تمایز، «زمان ورود رأی به پرونده» نیسـت، بلکه «نقش رأی در دعوا» اسـت. رأیی که برای اثبات ادعا به دادرسی جاری وارد می‌شود، می‌تواند زمینه اعتراض طاری را فراهم کند، اما رأیی که خود موضوع خواسته و تعرض قرار گرفته است، واجد وضعیت متفاوت است.

۵. علت درج عبارت «در اثنای دادرسی» از سوی قانونگذار:

اگر «در اثنای دادرسـی» یک شرط زمانی محدود به یک مرحله خاص نباشد، ممکن است این پرسـش مطرح شـود که «چرا قانونگذار اساسـاً این عبارت را در بند «ب» ماده ۴۱۹ آورده است»؟ پاسخ را باید در تمایز میان اعتراض ثالث اصلی و طاری جست‌وجو کرد.

در اعتراض ثالث اصلی، شـخص ثالث مسـتقلاً به رأی اعتراض می‌کند و مطابق ماده ۴۲۰ قانون آئین دادرسی مدنی، دادخواست خود را به طرفیت محکوم‌له و محکوم‌علیه رأی مورد اعتراض، به دادگاهی که رأی قطعی را صادر کرده است تقدیم می‌کند. اما در اعتراض ثالث طاری، اعتراض در دل یک دادرسی موجود شکل می‌گیرد. ماده ۴۲۱ همان قانون نیز همین ویژگی را تأیید می‌کند و برای اعتراض طاری، حسب مورد، دادگاه رسیدگی‌کننده به دعوای اصلی یا دادگاه صادرکننده رأی مورد اعتراض را صالح می‌داند. همچنین ماده ۴۲۳ آن قانون، برای مواردی که رسـیدگی به اعتراض ثالث طاری ممکن است در نتیجه دعوای اصلی مؤثر باشد، سازوکار توقف رسیدگی به دعوای اصلی را پیش‌بینی کرده است.

بنابراین، عبارت «در اثنای دادرسـی» کارکرد مهمی دارد و نشـان می‌دهد اعتراض مورد نظر قانونگذار، اعتراضی اسـت که در ارتباط با یک دادرسی دیگر و در واکنش به ورود رأی سابق به آن دادرسی مطرح می‌شود. پس بهتر است این عبارت را نه یک مهلت یا موعد زمانی، بلکه قیدی بدانیم که وضعیت آیینی اعتراض و ارتباط آن با دعوای جاری را مشخص می‌کند.

۶. امکان ورود ثالث در دادرسی سابق و تأثیر آن بر اعتراض ثالث:

موضوع دیگری که در تحلیل رأی مورد بحث اهمیت دارد، این اسـت که «آیا اگر شخصی در دادرسـی سابق امکان ورود ثالث داشته، ولی عملاً وارد آن دادرسی نشده است، متعاقباً حق اعتراض ثالث از او سلب می‌شود»؟

ماده ۴۱۷ قانون آئین دادرسـی مدنی در این زمینه معیار مشـخصی ارائه می‌کند. مطابق این ماده، شـخص ثالـث زمانی حق اعتراض دارد که در دادرسـی منتهی به رأی، به‌عنوان

اصحاب دعوا دخالت نداشته باشد. بنابراین، عدم مشارکت در دادرسی، عنصر مهم در شناسایی حق اعتراض ثالث است. از این رو، صرف امکان ورود ثالث را نمی‌توان با تحقق مشارکت در دادرسی یکسان دانست.

رأی وحدت رویه شماره ۸۳۱ ـ ۱۴۰۲/۳/۲ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، اگرچه به طور مستقیم دلالت بر اعتراض ثالث طاری ندارد، لیکن می‌تواند موید این نظر باشد. هیأت عمومی با تکیه بر اصل نسبی بودن احکام و اطلاق مواد ۴۱۷ و ۴۱۸ قانون آئین دادرسی مدنی، در تشخیص وصف «ثالث» بر عدم دخالت در دادرسی منتهی به رأی مورد اعتراض تأکید کرده است.[1] بنابراین، صرف وجود سابقه ارتباط شخص با دعوا یا امکان بالقوه مداخله، به‌خودی‌خود برای نفی وصف ثالث کافی نیست.

نتیجه

یکی از مسائل قابل تأمل در اعتراض ثالث طاری، تفسیر عبارت «در اثنای دادرسی» در بند «ب» ماده ۴۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی است. مطابق آن چه بیان شد، چنین به نظر می‌رسد که این عبارت را نباید شرطی زمانی به معنای ضرورت ابراز رأی سابق پس از نخستین جلسه رسیدگی یا در مرحله‌ای خاص از دادرسی دانست. زیرا حسب مواد ۴۸ و ۴۹ قانون آیین دادرسی مدنی، رسیدگی قضایی با تقدیم دادخواست آغاز می‌شود. بنابراین، اگر رأی سابق از همان ابتدا در دادخواست مورد استناد و ابراز قرار گرفته باشد، صرف این تقدم زمانی نمی‌تواند مانع از تحقق مفهوم «در اثنای دادرسی» باشد.

آنچه در تعیین طاری بودن اعتراض اهمیت اساسی دارد، موقعیت رأی سابق در دعوای جاری است. چنانچه یکی از طرفین، رأی سابق را برای اثبات ادعای خود ابراز کند و طرف دیگر مدعی گردد که رأی مذکور به حقوق او خلل وارد می‌کند، ارتباط رأی با دادرسی جاری می‌تواند زمینه اعتراض ثالث طاری را فراهم نماید، حتی اگر رأی از ابتدا و در دادخواست مورد استناد قرار گرفته باشد. در مقابل، اگر رأی سابق، خود موضوع دعوای

۱. با توجه به اصل نسبی بودن احکام دادگاه‌ها و اطلاق مواد ۴۱۷ و ۴۱۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، در مواردی که یکی از طرفین دعوای نخستین، طرف دعوای تجدیدنظر نبوده و به عنوان «ثالث» نسبت به رای صادر شده از سوی دادگاه تجدیدنظر، اعتراض کرده است، به لحاظ آنکه وی در «دادرسی مرحله تجدیدنظر» که منتهی به صدور «رای معترض‌عنه» شده، به عنوان یکی از طرفین، دخالت نداشته و حسب ادعا، همین رای به حقوق وی خلل وارد آورده است، دعوای اعتراض ثالث مذکور قابل استماع است. بنا به مراتب، رای شعبه هفتم دادگاه تجدیدنظر استان بوشهر که با این نظر انطباق دارد به اکثریت آراء، صحیح و قانونی تشخیص داده می‌شود. این رای طبق ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی، در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور، دادگاه‌ها و سایر مراجع، اعم از قضایی و غیر آن لازم‌الاتباع است.

جدید باشـد و نه دلیل و مسـتند اثبات ادعای طرف مقابل، عنوان اعتراض ثالث طاری با دشـواری مواجه خواهد بود. بنابراین، تقدم زمانی ابراز رأی معیار اصلی نیسـت؛ نقش و کارکرد رأی در دعوای جاری معیار مهم‌تری است.

همچنین صرف امکان ورود ثالث در دادرسـی سابق، بدون تحقق مشارکت شخص در آن دادرسی، نمی‌تواند به‌تنهایی موجب زوال حق اعتراض ثالث شود. ماده ۴۱۷ قانون آئین دادرسـی مدنی بر عدم دخالت در دادرسـی منتهی به رأی تمرکز دارد و رأی وحدت رویه شماره ۸۳۱ نیز از حیث تأکید بر مشارکت واقعی در مرحله‌ای که رأی مورد اعتراض در آن صادر شده، مؤید اهمیت این معیار است. هرچند مستقیماً ناظر به فرض مورد بحث نیست.

بر این اسـاس، به نظر می‌رسـد «در اثنای دادرسی» بیش از آنکه شرط زمانی اعتراض ثالث طاری باشـد، وصفی برای موقعیت آیینی رأی سـابق و ارتبـاط آن با دعوای جاری اسـت. این برداشت هم با سـاختار مواد ۴۱۷ تا ۴۲۳ قانون آیین دادرسی مدنی سازگارتر اسـت و هم از تفسیری جلوگیری می‌کند که صرفاً به دلیل زمان ابراز رأی، امکان اعتراض طاری را منتفی بداند.

منابع

۱. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، دوره پیشرفته، ج ۲، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۱، چاپ اول.
۲. دولاح، عبدالصمد، اعتراض شخص ثالث در دادرسی‌های مدنی، نشر دادگستر، ۱۳۸۶، چاپ دوم.
۳. هرمزی، خیرالله و بابائی قره قشلاقی، حبیب، مرجع صالح برای رسیدگی اعتراض شخص ثالث به رای و اعتراض ثالث اجرائی، «فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی»، ۱۳۹۶، دوره ۴۷، شماره ۴.